

نامه سلغر شاه پادشاه هرموز به پادشاه پر تغال*

[۹۴۷ ه.ق.]

... کپتن من نوشته بودند و شیخ احمد فرزند شیخ راشد به گو[وه] فرستاد [—] خدمتکار آمد و مکرر گفتگو از جانب آن صاحب کرد که [—] هرموز و بی اختیاری برادرم سلطان محمدشاه معلوم نموده بودم و زیادت‌ها که [—] همچنان که با برادرم سلطان محمدشاه، زیادتی [—] خواهد نمود [—] نباشد، نان و آب به من ندهند. آخر به چند روز مبالغه و گفتگوی بسیار که کرد [—] کار کند. آنچه حکم پادشاهی باشد در دست تو باشد و آنچه حکم وزیری باشد در دست [—] صاحب، خلعت سلطنت پوشیدم و یک چند در خدمت آن صاحب [—] روانه هرموز شد [یم] [—] و وزیر دخل در امر سلطنت نکند و به قاعده وزراء قدیم باشد.

تا بعد از [–] همراه بود. در این [–] بسیار مکدر شد. در آن وقت جهت تسلی خا[طر] [–] کمر شمشیر و کمر خنجر طلا واوظافه همای از طلا به او بخشیدم و گفتم که [–]. بعد از آن به بندر قلمهات رسیدیم. جمعی از مردم عرب، خویشان او و عده[ای] مکرر آمدند که شما کسی دیگر همراه ندا [رید] [–] همراه باشد و اورا اگر عده وزارت نمی کنی همراه نخواهد آمد. این ملک بر عرب است و مصلحت نیست. هنوز هر موز دوراست به جهت مصلحت خود تواضعی چند به او کردم. اونیز شرط و قول بسیار به من کرد و گفت که من احوال به کپتن مر می نویسم که پادشاه وزارت به من شفقت فرموده و از قول شما نیز کتابی خواهم نوشت. چون آنجا تنها بودم و کسی از نوکران دانا[ای] صاحب تدبیر همراه نداشتم و اختیار همه در دست ایشان بود به جهت رضای ایشان گفتم [یک کلمه نامفهوم] و اما خط^۴ و مهر خاصه خود ندارم. ایشان از قول من آنچه خود خواستند نوشتند و به حضرت کپتن مر فرستادند و در این وقت کس از آن ملک خبر به تحقیق به من نگفت که بزرگان فرنگ و مسلمانان کسی دیگر لایق به وزارت داشته اند و خلعت پوشیده اند و کتابات به حضرت کپتن تمر فرستاده اند. مقصود که بی خبر بودم تا وقتی که هر موز رسیدم و همچون احوال هر موز نیکو معلوم نکرده بودم و عده وزارت به شیخ احمد کرده بودم. جهت وفای سخن خودم هر چند که مسلمانان و فرنگیان گفتگو نمودند که او پانجده [کدا] شانزده سال پیش ندارد و طفل است و ملک هر موز و توابع الکه بزرگ است و عقل و تدبیر بسیار می باید، وزارت او صلاح

دولت و ملک نیست قبول نکردم و رعایت و عزت و حرمت او بیش از پیش کردم تا احوال او ببینم و حضرت کپتن من نیز خیال کرده بود این که نوشتہ اند خط خاصه من است. خط وزارت ازگوه به نام نوشته و فرستاد. فی الواقع تا خط کپن من رسید، احوال ملک و مال معلوم کرده بودم. دانستم سه‌هو خطای کلی واقع شده چرا که امیر جمال الدین لهر سب اول به مصلحت اکابر فرنگ و مسلمانان وزیر کرده بودید تمام مسلمانان و فرنگیان و غربیان و تجار و رعایا از او بسیار بسیار راضی و شاکر بودند و در اخلاص و خدمتکاری آن صاحب و این خدمتکار و محافظت ملک و مال سعی و جهد خوب خوب به تقدیم رسانیده بود و در هر باب کیفیت احوال اخلاص و خدمتکاری او از اکابر فرنگ معلوم نمایند که چه نوع کمر اخلاص و خدمتکاری بسته و لائق تربیت و عزت و حرمت است و دانستم که پسر شیخ راشد بدین سن [یک کلمه نامفهوم] این خدمتکاری وزارت نیست و کسی وزارت او پسند ندارد و انفعال بیش از پیش پیدا خواهد شد والا چو خط کپتن من رسیده بود به ناچار صبر کردم و او را به وزارت مقرب داشتم [در این بین] خط حضرت کپتن من به دست او افتاد مطلق مغور شد و جمعی مردم فرنگ را به زر بسیار تسلی نمود و مغور به خوش باش ایشان شده بنیاد طمع و توقع زیادتی در مال ملک و سلطنت نمود و به مرتبه [ای] بی ادبی کرده و اختیار به دست خود گرفته که تا او به سلام من نمی‌آید هیچکس از امرا و وزراء و اکابر و بلکه نفران کوچک مجال ندارند که به خانه این خدمتکار بیایند و اگر من صد نوبه به مستوفی و منشی بگویم که فرمانی یا براتی که ده هزار دینار باشد جهت نفری یا غلامی بنویسند، نمی‌نویسند که از خوف وزیر مجال نداریم و اگر وزیر

خود می خواهد، هر برات و هر فرمان از یک لک که فرموده
می نویسند و به حکم برمن، مهر می نمایند. سبب اینکه، هر که تمرد
امر او می نماید فی الحال او را اخراج می نمایند و چون او مال
بسیار دارد و اختیار ملک و مال در دست اوست نمی گذارد که کسی
به مصلحت من باشد چنانکه مدام در خاطر دارم که کسی از نفران
خود به خدمت آن صاحب فرستم، هیچکس از نفران من از خوف او
که وزیر است مجال ندارند و هر چند که مبالغه به او می نمایم که
کسی به خدمت پادشاه پر تکال می خواهم که بفرستم راضی نمی شود
و ملتفت می شود که هر کس که صلاح من باشد بفرستم از پنهانی
او و مردم فرنگ. اینک سه چهار کتابت همه بدین احوال و بدین
منوال، هر یکی به دست یکی از مردم فرنگ داده ام که مگر یکی
بررسد و آن صاحب به خیال این خدمتکار افتد و اندیشه این
خدمتکار بفرمایند و وزیر شیخ احمد اینک فرستاده [ای] به ملازمت
آن صاحب فرستاده و تحف و مهمات از مال ملک به هم رسانیده و
می رسد و هر چه خود خواسته اند نوشته اند و بی خبر من فرستاده اند
و اگر خط از قول من نوشته باشند دروغ است چرا که ایشان مهر
ساخته اند و در خانه دارند و هر چه می خواهند می نویسند و مهر
می کنند و رخصت نمی دهند که من کسی به خدمت آن صاحب فرستم،
مگر کسی که مصلحت و رضای او باشد و هر نوکر که بداند [-]
و راستی خدمتکاری من می نماید را [رضی] نمی شود و برآن است
که من چندان به مدعای [ای] او باشم که اگر او رخصت ندهد آن
طعام نخورم. دریغ که او طفل نبودی و از من کوچکتر نبودی و
مرا نه عزت همچون نوکران و مقر بان خود دانستی. چون هفت
سال است بر هر موز پادشاهی مطلق کرده و تا میسر داشته مال ملک،
خود تصرف نموده و این زمان آن قدر مال از مال ملک برادرم و

مال خزانه پدران و مال همشیره والدهام که در این انقلابها به دست او افتاده پیدا کرده که هرچه به مدعای او خود است که می‌دهد. او زر بسیار حاصل می‌نماید و من هیچ ندارم که بدhem و چون هیچ که به مردم hem مرا دیوانه می‌خوانند و حال آنکه پیش از این اکابر فرنگی که بدین ملک می‌آمدند اند طلب نیکنامی و معموری ملک و خدمتکاری آن صاحب می‌کرده‌اند اکنون جانب زر جمع کردن برهمه مقدم می‌دارند و اگر کپتن تمری یا کپتانی در مقام عدالت باشد و در بند معموری ملک آن صاحب باشد مقر بان و محروم ایشان آنچه بداست به وجه نیک‌خاطر نشان می‌نمایند. احوال این خدمتکار بیش از این تصدیع نمودن بی‌ادبی می‌داند. احوال مملکت و بی‌غوری وزیر مجمل‌آن است که از مرتبه اول تا امروز صد یک آبادانی نمانده و ممائیک بیرونات^۵ هرموز تمام به غارت و تاراج برداشت و هرسال چند دفعه بنادر غارت و تاراج می‌نمایند. تا اکنون که مال در مملکت بودغارت می‌کرددند اکنون که مال نمانده رعایا، ذکور و انانث، می‌گیرند و همچون غلات می‌برند و می‌فروشنند و حاکمان یک طرف طمع بر ممالک و بنادر کرده‌اندو خود تصرف نموده‌اند چنانکه از تمام ممالک بیرونات و قلعه‌ها که تخميناً صد قلعه باشد دو قلعه بیش نمانده. یک نخلستان و یک منوجان و این بی، همه ساله مبلغی کلی از این جانب مدد می‌نمائیم تا کسی می‌رود و ضبط می‌نماید فاماً روز پروز خرابت می‌شود و فایده نمی‌دهد.

لا آنکه به دستور قدیم اخراجات بسیار بدنهند تا امیری چند بر آن بروند و دفع دشمنان کنند و ممالک خود به دست گیرند و اگر در این باب به غور نرسند در این زودی این دو قلعه دیگر از دست

می‌رود و بنادر نیز متصرف می‌شوند و مملکت هرموز را از دست می‌برند. آن‌زمان انفعال این خدمتکار است و حیف است حاکم عراق و حاکم‌لار و حاکم کرمان و حاکم مکران و حاکم بصره و حاکم ریشه‌ر و مشایخ اعراب این جانب بر عرب و [یک کلمه نام‌فهمیم] هر طرف چون مشاهده نموده که امر احوال هرموز خراب است و کسی نیست طمعشان به خاطر آمده که این مملکت متصرف شوند و از اختیار آن صاحب بیرون بروند و از آن روز که شیخ احمد فرزند شیخ راشد که طفل است وزیر شد تا امروز که عرضه داشت می‌رود، تمام ممالک بیرونات و هر طرف از دست رفته و به واسطه بی‌غوری و بی‌عدلی وزیر، کسی که سن او پانجده شانزده سال باشد، برای صاحب واضح است که درک و قابلیت و غور رسی او در چه مرتبه خواهد بود. رعایا و تجار و اهالی شهر تماماً در اضطراب و فریاداند و آن قدر غور رسی نمی‌تواند کرد که مردمی که در شهر هرموزاند از او راضی شوند خصوصاً بیرونات و هرجا و از این جانب و طمع او بر مسافران و تجار تماماً فریاد و استعانت به نوعی می‌نمایند که نزدیک است که قطع تردد نمایند و آبادانی هرموز از تجار است. حال بدین مرتبه رسیده که آوازه ظلم و بی‌غوری او به تمام ممالک اسلام رفته و در بنکسار هرموز مال تجار از هر نوع می‌ستاند که قیمت می‌دهم، بعد از آن، مدتی ایشان را به جهت امر معاش سرگردان می‌نماید و چون تجار می‌دانند که چاره نیست به مدعای [ی] وزیر بابت اجناس که از قیمت اجناس خودشان می‌دهند ناکام می‌کند که در بازار ده‌دینار و پنج‌دینار بیش نمی‌ماند و اصحاب فرنگ بدین، مطلع‌اند که این خدمتکار را به نوعی داشته که امر در اموراتی خواه ظلم و خواه بی‌حساب که وزیر بنماید اسلامی‌سر باز یافت ندارم و مرا به نوعی داشته است که از غلامان و غلام زادگان و دایگان

ومحترمان هیچ کس نزد این خدمتکار نگذاشته که خدمت من بمناسبت
چه اخراج به جانب هند و چه اخراج به هر طرف نموده در دیوان الله
سبحانه و تعالی و آن صاحب، روابا شد که کسی که رعیت باشد و
به خدمت نفران من راضی بوده باشد بدین نوع به من اقامه نماید
که بر من حاکم باشد و خبر به پیش پادشاهان مسلمان بروید که پادشاه
هر موز که تعلق به پادشاه پر تکال می دارد او را بدین نوع محاکوم امر
وزیر کرده اند؟ حقا که این خدمتکار به نوعی محتاج است که به چند
وسیله به معاشر خاصه خود راضی است و نیست و ممالک هر طرف
تمام خراب شد. و او را آن عقل و وجود نیست که ثغور ممالک برسد
و در نفران و امراء ممالک هر موز هر که اندک وجودی دارد، چون وزیر
طفل است در ممالک و رعایا آنچه به خاطر شان می رسد می نمایند و
هر چه می خواهند می کنند و این خدمتکار چون کمر به خدمتکاری آن
صاحب بسته نیکنامی و بدنامی این خدمتکار متعلق به آن صاحب
است چرا که سلاطین قدیم که پدران بزرگ این خدمتکار بوده اند،
به نوعی اقامت کرده اند که سلاطین ممالک هر طرف را حسد برایشان
بوده و از هیچ کس حیف و تعدی بر رعایا و ممالک و متعلق انان نمی شد.
و در عالم به نیکنامی و اسم جمیل مشهور بوده و پادشاهان اطراف را
از ایشان احتراز بوده به نوعی که بر عالمیان واضح است اکنون که
به اخلاص کمر خدمتکاری آن صاحب بر میان بسته ایم و تعلق به آن
صاحب می داریم و به التفات آن صاحب مستظر هیم، از هر که از آن
کمتر نیست تعدی و جور می کشیم. اگر چه گستاخی است، براین باز
یافت فرمائید که در دیوان الله تعالی این صورت ها باز یافت از که خواهد
بود حاشا به عتایت وعدالت و نوکر پروری و رعیت گستری آن صاحب
که روا دارد و جایز فرماید که این خدمتکار مطلق خود و ممالک و
رعایا تعلق به آن صاحب داشته باشیم و خدمتکاری آن صاحب کنیم، از

سلطین هر طرف جور و جفا و غارت و تاراج تمام [یک کلمه نامفهوم] که بکشیم، نیز از نوکر خود آنچه بدتر نیست بکشیم و صبر کنیم و در همه بابت محکوم حکم این وزیر که طفل باشد باشیم. یقین و جزم جزم داشته ام. می دانم که آن صاحب براین معنی راضی نیست و بر هر کس که به این معنی راضی باشد [یکی دو کلمه ناخوانا] آن صاحب خواهد شد. اکنون التماس از کرم و شفقت و مرحمت آن صاحب دارم که حکم و فرمان مستحکم بر کپتن تمران هندوکیتانان هر موز قلمی فرمائید و سفارش بلیغ بلیغ کنید که به دستور و قاعده و قانون و شرطی که شده امر و نهی ملک و مال و عزل و نصب امرا و وزراء در نظر این خدمتکار باشد، یا آنکه بی مصلحت این خدمتکار نباشد و در همه باب مدد و معاونت و امداد و همراهی این خدمتکار کنند و نگذارند که وزراء طمع و توقع در امر سلطنت و پادشاهی کنند و به قانون خود باشند و بی صلاح این خدمتکار ملک و مال نبخشند. چرا که هر که مراسم و رشوه ایشان زیاده می دهد ملک به او می دهد و کار به صلاح دولت صاحب و این خدمتکار ندارند و نویسنده، که هر کس که این خدمتکار، صلاح دولت آن صاحب دانم در خدمت خود بدارم و هر کس که صلاح دولت آن صاحب ندانم از خدمت خود دور کنم و در این ابواب به مدعای خود کار نکنند و به صلاح دولت آن صاحب و مصلحت این خدمتکار عمل نمایند و نیز فرمانی شفقت فرمائید که شیخ راشد از چه از مال ملک و مال برادر من و همسایره والده ام که تصرف کرده باشد بازستانم. حال این طفل که وزیر کرده اند مطلق از ندادانی بسیار طمع در سلطنت کرده و به طریق سلطنت می گذراند. هم کار ملک و هم کار این خدمتکار تمام به هم می زند و هر روز فتنه و گفتگوی است و این همه به واسطه کشپران^۹ ملک است که رشوه می ستانند و از جانبین

جهت مهم خود افساد می نمایند و میانه این بند و کپیتانان وزیر رنجش به مرتبه [ای] می رسانند که به زیان می رسد . جهت خاطر طمع خود که چون میانه این خدمتکار و کپیتانان و وزیر مخالفت واقع شد . ایشان به نفع کلی می رستند و طمع کشپران بیش از کپیتانان است و خرابی مملکت از این به ظهور می رسد و ازان صاحب مخفی نیست که هر موز را امروز محتاج به کشپر نیست چرا که این بند و غلامان بند و تمام اهل ملک ، زبان فرنگی می دانیم . التماس به جناب آن صاحب است که در [یک کلمه نامفهوم] امر فرمائید که منصب کشپری بر طرف باشد و اگر صلاح دولت خود در این دانند که کشپر لازمه است امر فرمائید که هر که رضای بند به باشد به کشپری بدارم و دیگر وزیر در ملک جهت کفایت ملک و مال است نه آنکه مملکت خراب کند و راه به کفایت نبرد و هرسال هزار لک بیشتر ، خود تلف نماید .

القصه به اعتماد و امیدواری تمام عرضه داشت آن صاحب بدین نوع دو سه کتابت نوشته که مگر یکی به آن صاحب پرسد و غور رسی فرمائید و اگر احیانا که وکلا و نفران وزیر این جانب این خدمتکار ، خطی به آن جانب بیاورند جهت رضای بند از وزیر مصدق نفرمائید که خط و مهر به ایشان هرگز نداده ام . نه به آن صاحب و نه به حضرت کپتن من که خط و مهر هرگز به ایشان نداده ام و نخواهم داد و اگر خطی بیاورند مهری داشته باشد به تحقیق بدانند که از خود حیله و مکری کرده اند چرا که اگر مهر باشد ، ایشان خود ساخته اند و به خط نهاده اند و فرستاده اند . غرض که نادانی این وزیر طفل در این مرتبه است که خیال کرده که مال بسیار به رشوت بدهد و خود بر جای این خدمتکار ، پادشاهی هر موز بنماید آن چنانکه نوکران آن صاحب نیز به مدعای او باشند . غرض که احوال

به آن صاحب واضح باشد. اللہ اله زود زود غور فرمائید و فرمان جزم
جزم عنایت و مرحمت فرموده ارسال فرمائید [یک کلمه نامفهوم]
به التماس این خدمتکار که تا اگر صلاح دولت آن صاحب باشد و
اخلاص و خدمتکاری به جای آورد و کفايت مال و ملک تواند
کرد و به غور مسافر و مجاور تاجر و رعایا و عجزه و مساکین
تواند رسید این خدمتکار ندارد تا خدمتکاری به نوعی به تقدیم
تواند رسانید که [یکی دو کلمه نامفهوم] تا شرمندگی و انفعال
این خدمتکار نباشد و الباقی دولت، غرض کلی، عرض بندگی و
اخلاص بوده و دیگر اینکه به غور این خدمتکار و ممالک پرسند^۴ ...
بنده کمترین خدمتکار سلغر شاه ابا نصر شاه